



منشأ ساخت، تحلیل و تفسیر سگک کمربند مفرغی با نقش شتر دوکوهانه گورستان عصر آهن لفور سوادکوه

I عبدالرضا مهاجری نژاد^I

II کمال الدین نیکنامی^{II}

III هایده خمسه^{III}

نوع مقاله: پژوهشی؛ صص: ۷۰ - ۴۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۳
شناسه دیجیتال (DOI): 10.30699/PJAS.5.18.49

چکیده

درمیان مجموعه یافته‌های به دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی گورستان عصر آهن لفور سوادکوه نقشی از یک شتر دوکوهانه بر روی سگک کمربند مفرغی دیده می‌شود که به طرز ماهرانه‌ای با روش قالب‌گیری ساخته شده است. هدف از این پژوهش، بررسی، تفسیر و تحلیل تصویر نقش شتر دوکوهانه بر روی سگک کمربندی مفرغی است. با توجه به مطالعات انسان‌شناسی جسمانی از نظر ریخت‌شناسی مجموعه‌ها نشان می‌دهد که گورخفتگان گورستان با ساکنین پیش از خود متفاوت بوده و گورآوندها نیز حاکی از اقوامی دامپرور و کوچ‌رو بوده‌اند. شاخص‌ترین شیء یافت شده، سگک کمربند مفرغی با نقش یک شتر دوکوهانه است که مربوط به دشت‌های آسیای مرکزی، جنوبی‌ترین منطقه زیست این نوع شتر در شمال دشت گرگان و جنوب ترکمنستان است. در منابع دوره هخامنشی نیز شتر دوکوهانه نمایش داده شده است، این نوع شترها فقط به همراه گروه‌های هدیه‌آوردگانی که از آسیای میانه و شرق دریای مازندران آمده‌اند، دیده می‌شود. در نقوش سنگ یادبود «شلمانسر سوم» شاه آشور نیز افرادی شتر دوکوهانه به همراه دارند که متن کتیبه آن‌ها را متعلق به کشوری دوردست در شرق نسبت داده‌اند. مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این پژوهش مطرح می‌گردد عبارتند از: بقایای انسانی به دست آمده در این گورستان بومی منطقه بوده‌اند و یا از مناطق دیگر به این منطقه مهاجرت کرده‌اند؟ گورنهاده‌های به دست آمده در محل ساخته یا وارداتی بوده‌اند و تا چه اندازه تحت تأثیر شیوه‌های هنری و صنعتی از مناطق دور و نزدیک بوده‌اند؟ و آیا می‌توان با مطالعه یافته‌های مورد پژوهش، مسیر مهاجرت این گروه‌ها را در مناطق حاصل خیز و کوهپایه‌ای مازندران بازسازی نمود؟ لذا نگارندگان در این مقاله علاوه بر مقایسه شکلی و ماهیتی سگک کمربند مفرغی با دیگر یافته‌های گورستان لفور تطبیق، تحلیل و تفسیر آن همراه با اسناد و منابع تاریخی به پرسش‌ها پاسخ می‌دهند. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد این شیء در جای دیگری تولید و ساخته شده و از طریق مهاجران به منطقه وارد شده است.

کلیدواژگان: عصر آهن، سگک کمربند مفرغی، گورستان لفور، سوادکوه.

I. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.
II. استاد گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
kniknami@ut.ac.ir
III. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

مقدمه

بررسی و تفسیر ویژگی‌های فرهنگی جوامع گذشته و بررسی روند تطور فرهنگ‌ها با تکیه بر آثار فرهنگی برجای مانده از این جوامع چارچوب اصلی مطالعات باستان‌شناسی را تشکیل می‌دهد؛ مهم‌ترین مدارک در این رابطه، آثار مادی و ملموس است؛ اما شناخت دقیق‌تر ساختار فرهنگی جوامع گذشته با اتکا به مدارک صرفاً مادی امری پیچیده و دشوار است. ارتباط عمیق و پیوستگی عقاید مذهبی با آداب و رسوم اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی از شاخصه‌های فرهنگ‌های گذشته به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو، یکی از مهم‌ترین منابع درجهت شناخت مذاهب، فرهنگ و کارکردهای پیشینیان مطالعه تدفین‌های باستانی و مواد فرهنگی به‌جای مانده است. علاوه بر این، یکی از بهترین روش‌های مطالعه تأثیر و تأثر تمدن‌های هم‌جوار است. در این روش، پژوهشگران معمولاً یک یا چند مشخصه تدفینی نظیر اشیائی را که در داخل گور قرار گرفته‌اند، تطبیق‌گور یا طرح کلی و موقعیت گورستان را در نظر می‌گیرند و سپس براساس آن طبقه یا جایگاه اجتماعی افرادی که به خاک سپرده شده‌اند، با تطبیق شکلی و ماهیتی اشیاء به مقایسه می‌پردازند (دارک، ۱۳۷۹: ۱۱۱). با وجود اهمیتی که تجزیه و تحلیل دقیق و علمی اشیاء و ساختار گورهای به‌دست آمده از گورستان‌های عصر آهن برای تبیین اعتقادات مذهبی دارد، تاکنون تحقیق مستقلی در این مورد انجام نگرفته است (مدوسکایا، ۱۳۸۳: ۹۱)؛ این درحالی است که تعداد گورستان‌های کاوش شده در ایران خیلی بیشتر از کاوش محل‌های استقراری مربوط به عصر آهن است. با این حال، اطلاعات مربوط نشان می‌دهد که در این دوره تغییرات قابل توجهی در سنت‌های تدفین به‌وجود آمده است (طلایی، ۱۳۷۴: ۱۵۰). به‌نظر واندنبرگ تغییرات به‌وجود آمده در سنت‌های تدفین از طریق مهاجرانی که در این دوره در فلات ایران استقرار یافتند، معمول شده است (واندنبرگ، ۱۳۴۸: ۱۲۳)؛ در این خصوص، یکی از پرسش‌های اساسی که در عصر آهن با آن مواجه هستیم، ارتباط پدیده سفال خاکستری با سلسله مهاجرانی است که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد، به ایران وارد شده‌اند و این‌که آیا خاستگاه بومی دارند یا خیر (؟)، از این‌رو است که ما شاهد نظرهای متفاوت پژوهشگران همانند فرضیه «پویایی فرهنگی» (طلایی، ۱۳۷۶)، «افق‌های سفالی و مهاجرت ایرانیان» (Young, 1967; Vanden Berghe, 1981)، «تهاجم» (Mousawi, 2001) و یا «جابه‌جایی اقوام در گذرگاه‌های فرهنگی» (Pittman, 2001) هستیم. پژوهش‌های باستان‌شناسان عصر آهن ایران می‌تواند با برنامه‌ریزی بلندمدت جایگاه خود را در برنامه‌های مهم و تحلیلی، به‌ویژه مهاجرت و جابه‌جایی انسانی این دوره فرهنگی باز یابد. با این نگاه، می‌توان با تمام سختی‌های پیش‌رو و ساختارهای اجتماعی-فرهنگی این دوره را درک و بازسازی نمود (حصاری، ۱۳۹۶: ۱۰۲). هدف از ارائه این مقاله، مطالعه و مقایسه آثار برجای مانده از گورستان عصر آهن لفور سوادکوه در مرکز مازندران و معرفی شواهدی است که حاکی از یک مهاجرت از شرق دریای مازندران دارد.

پرسش پژوهش: مهم‌ترین پرسش‌هایی که در نتیجه دو فصل کاوش گورستان لفور مطرح می‌گردد، این‌که با توجه به مطالعات انسان‌شناسی جسمانی و مقایسه داده‌های باستانی، گورخفتگان این گورستان اقوامی بوده‌اند که از مناطق دیگری به این مکان مهاجرت کرده‌اند و با توجه به تشابه شکلی و ماهیتی شیء شاخص موردنظر (سگک کمر بند مفرغی) آیا وارداتی بوده است؟ و تا چه اندازه تحت تأثیر شیوه‌های هنری و صنعتی از مناطق دور و نزدیک بوده است؟

روش پژوهش: در این مقاله، مواد فرهنگی شاخصی و نقش سگک کمر بند مفرغی به‌دست آمده از محوطه گورستانی لفور با نمونه‌های مشابه آن از مکان‌های باستانی، از جمله نگاره‌های حجاری تخت جمشید، و غرب ایران (آشور) و بین‌النهرین و سکاها متعلق به بازه زمانی اواخر هزاره دوم پیش از میلاد، تا عصر آهن ۳ به‌لحاظ فرم، شکل و ماهیت مقایسه شده است. در پژوهش‌های باستان‌شناسی، علاوه بر چاپ و انتشار داده‌های حاصل از فعالیت‌های میدانی یک

محوطه، می‌توان با تحلیل و مقایسهٔ شکلی و ماهیتی یک شیء با داده‌های محوطه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به تحلیل و منشأ خاستگاه یک فرهنگ پرداخت. در این نوشتار با تمرکز بر نقش شتر دوکوهانه برروی سگک کمربند مفرغی مکشوف حاصل از داده‌های گورستان عصرآهن لفور و شباهت عینی آن با نقوش شتر باختری گروه هدیه‌آوردندگان تخت جمشید (گروه‌های هراتی)، همین‌طور سنگ یادبود شلمانسر سوم، نقش شتر دوکوهانه برروی سگک کمربندهای سکایی، این فرضیه را قوت می‌بخشد که شیء موردنظر وارداتی بوده و منشأ و خاستگاه ساخت آن در شرق و شمال دشت گرگان و ترکمنستان بوده است؛ بنابراین، شناخت چگونگی ساخت، منشأ ساخت و گسترش نفوذ فرهنگی آن در مناطق دیگر و تفسیر آن‌ها می‌تواند در ارتباط بین اشیاء به‌دست‌آمده، انتشار فرهنگی و چگونگی مسیر مهاجرت اقوام به فلات ایران در اواخر هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، تا پایان عصرآهن کمک کند.

پیشینه پژوهش

تطبیق و مقایسهٔ شکلی اشیاء تاریخی خاص حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی، یکی از راه‌هایی است که هم به شناخت، کاربرد و ماهیت شناخت اشیاء کمک می‌کند و هم می‌تواند در مورد منشأ اولیه محل یافت آن‌ها اطلاعات جامعی به‌دست آورد. در کاوش‌های باستان‌شناسی گورستان عصرآهن لفور تعدادی اشیاء عصرآهن ۳، از جمله نقش شتر دوکوهانه برروی سگک کمربند مفرغی و مهره‌هایی از سنگ لاجورد به‌دست آمد که وارداتی بوده و منشأ و محل ساخت آن محلی نبوده و به‌طور حتم همراه با مهاجران اقوام آریایی عصرآهن از ترکمنستان و شمال شرقی خراسان به شمال دامنه‌های البرز، از جمله گورستان لفور وارد شده است، از جمله اشیاء مشابه وارداتی دیگر که در شمال دامنه‌های البرز و محوطه‌های عصرآهن گیلان و مازندران تطابق داده شده و منشأ وارداتی داشته است، می‌توان به اشیاء مارلیک اشاره کرد (نگهبان، ۱۳۷۸)؛ باتوجه به مطالب ذکرشده تا سال ۱۳۸۴ ه.ش.، هیأت مطالعات باستان‌شناسی سد البرز لفور، اولین هیأتی بود که در این منطقه از لحاظ باستان‌شناسی، مردم‌نگاری و جغرافیای تاریخی اقوام، اقدام به مطالعه و پژوهش نمود، که منجر به شناسایی ۵۰ بنا و محوطهٔ تاریخی، شامل: گورستان، تپهٔ باستانی و... شد و در هشت محوطهٔ تاریخی و گورستان اقدام به گمانه و کاوش گردید (عابدینی‌عراقی، ۱۳۸۴). در سال ۱۳۸۷ ه.ش.، نیز مرحلهٔ دوم مطالعات محوطهٔ سد البرز لفور به اجرا درآمد که منجر به ادامهٔ کاوش گورستان عصرآهن لفور گردید (عابدینی‌عراقی، ۱۳۸۷) و حاصل مطالعات دو فصل کاوش‌های باستان‌شناسی در منطقه، موجب شناسایی و پیدایش آثار ارزشمندی از جمله سگک کمربند مفرغی با نقش شتر دوکوهانه و اشیائی از سنگ لاجورد با عنوان و موضوع پژوهش گردیده است.

موقعیت جغرافیایی گورستان عصرآهن لفورک

این محوطه در کنار روستای متروکه لفورک و در مرکز دهستان لفور سوادکوه به مختصات جغرافیایی $N: 36^{\circ} 11' 07''$ و $E: 48^{\circ} 34' 05''$ و ارتفاع ۳۱۰ متر از سطح آب‌های آزاد قرار گرفته و در نقطهٔ تلاقی سه رودخانه کارسنگ‌رود، آذررود و اسکلیمرود قرار گرفته بود و پس از آبیگری سد البرز بقیای این گورستان به شکل یک جزیرهٔ زیبا در میان دریاچهٔ سد خودنمایی می‌کند (تصویر ۱). در اثر انحلال و تخریب طبقات سنگی و همچنین حمل مواد حاصله توسط این رودخانه‌ها یک سری رسوبات آبرفتی در منطقه برجای گذاشته شده که ضخامت متوسط این رسوبات در دره‌های اصلی بین ۳۰ تا ۴۵ متر می‌رسد. در کناره‌ها، پادگانه‌های آبرفتی متعددی از رسوبات مذکور برجای مانده است. رسوبات مذکور که در دشت سیلابی رودخانه‌های آذررود و کارسنگ‌رود و اسکلیمرود قرار گرفته‌اند، محل بسیار مناسبی برای استقرار و سکونت انسان‌ها محسوب می‌شوند؛ زیرا انسان‌ها در این



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی شهرستان سوادکوه (عابدینی عراقی و میری، ۱۳۹۶: ۵).

محدوده، هم آب فراوان و هم زمین بسیار حاصل خیزی داشته‌اند؛ از این رو اقدام به سکونت در این منطقه از گذشته بسیار دور تا زمان آگیری سد البرز نموده‌اند (تصاویر ۲ و ۳).

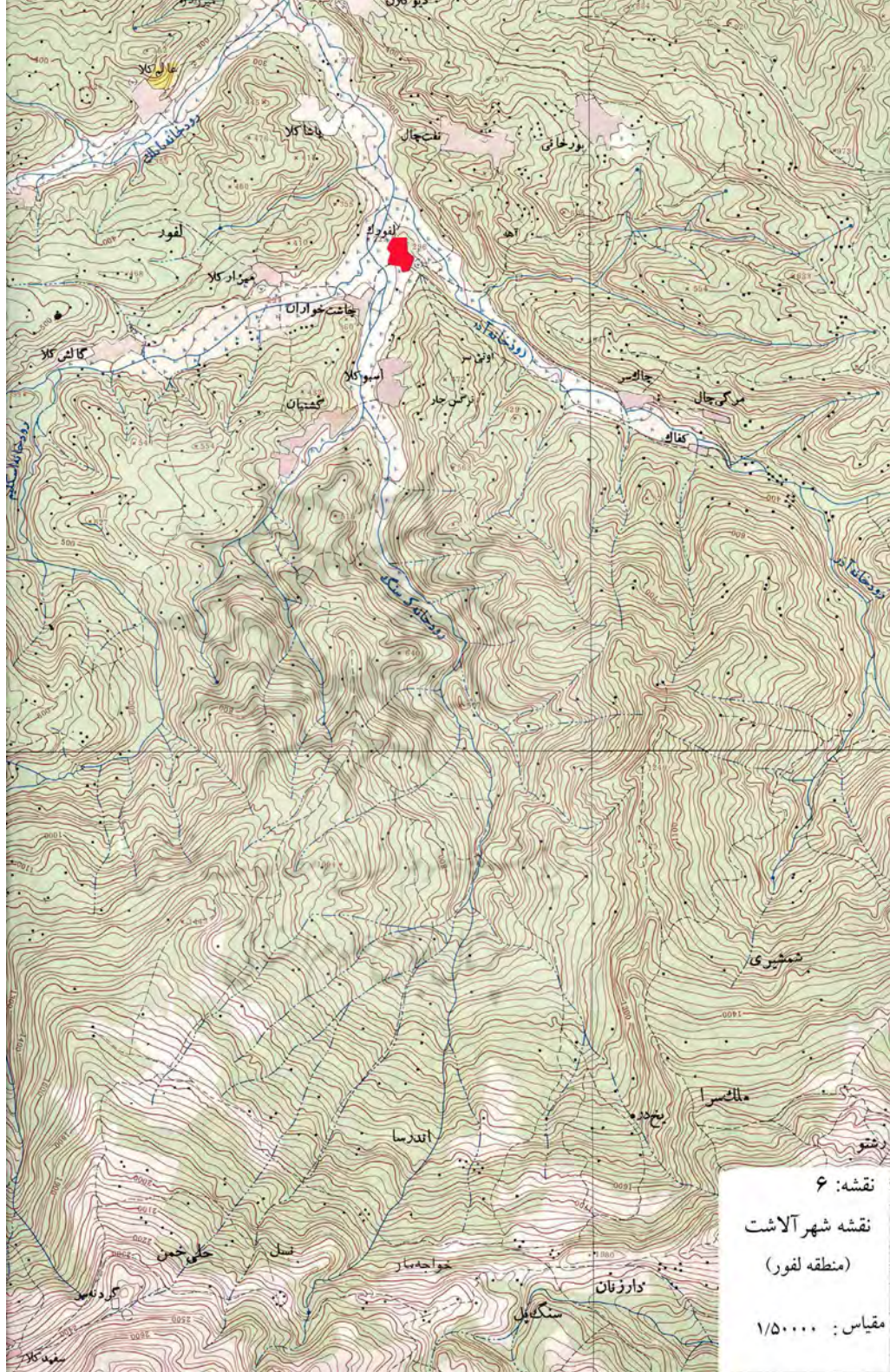
گاهنگاری نسبی گورستان لفورک سوادکوه

براساس مطالعه گونه‌شناسی مقایسه‌ای ظروف سفالین محوطه لفور با سایر محوطه‌های هم‌زمان، به‌ویژه در نواحی شمال و زاگرس مرکزی، گاهنگاری نسبی محوطه، مربوط به بازه عصر آهن ۳ است. براساس جدول تطبیقی و مقایسه‌ای زیر (جدول ۱) شباهت نزدیکی بین فرم‌های شاخص ظروف




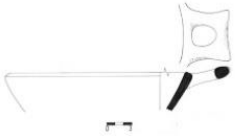
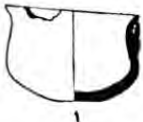


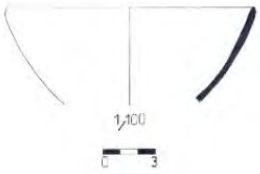
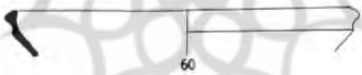
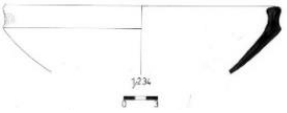
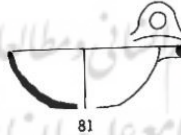
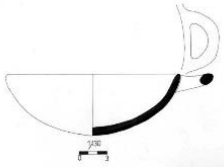
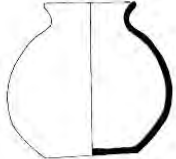
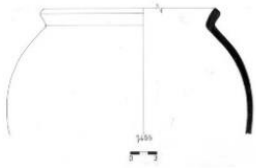
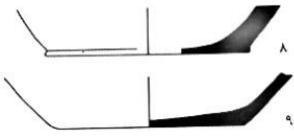

تصویر ۲. موقعیت جغرافیایی دهستان لفور و گورستان لفورک (عابدینی عراقی، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

سفالی محوطه لفور با سایر محوطه‌های هم‌زمان در یک گستره وسیع جغرافیایی در نیمه شمالی و غربی کشور دیده می‌شود.



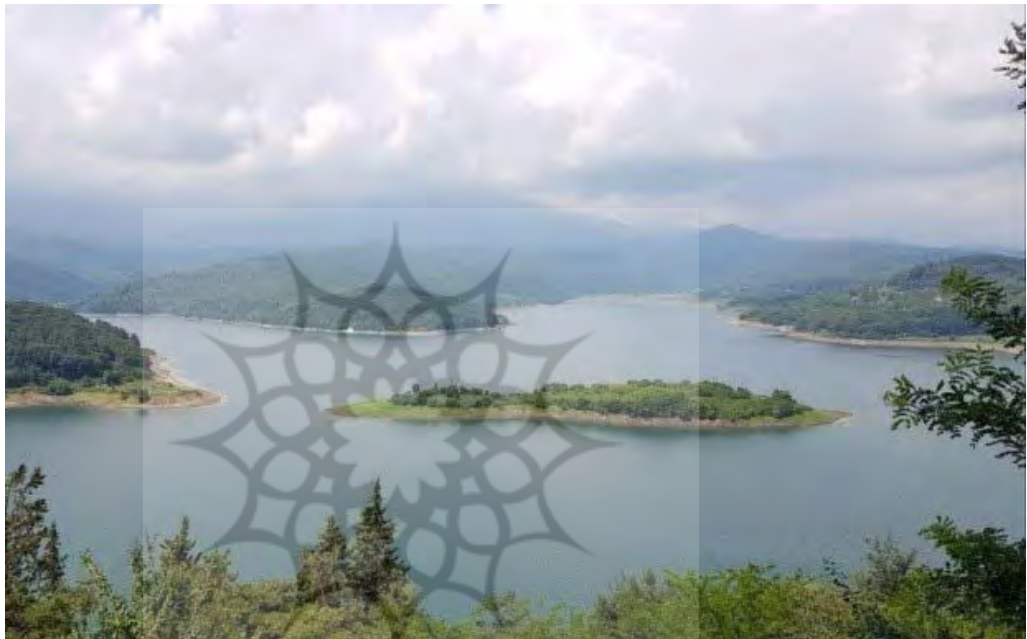
تصویر ۳. موقعیت جغرافیایی گورستان لفورک (عابدینی عراقی، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

جدول ۱. مقایسه تطبیقی گونه‌های مشترک ظروف سفالی عصر آهن ۳، محوطه لفور با سایر محوطه‌های هم‌زمان مناطق شمالی و غرب کشور (نگارندگان، ۱۳۹۹).

<p>خلعتبری، ۱۳۸۳:۷۴؛ تصویر ۴۷</p>	<p>تول تالش</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>خلعتبری، ۱۳۸۳:۲۲۳؛ لوح ۹ طرح ۱</p>	<p>مریان تالش</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>عباسی، ۱۳۹۰:۱۴۶؛ تصویر ۳۰۶</p>	<p>نرگس تپه گرگان</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>گوپنیک و راثمن، ۱۳۹۵:۳۳۵؛ تصویر ۷۰۵۵ طرح ۶۰</p>	<p>گودین تپه</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>گوپنیک و راثمن، ۱۳۹۵:۳۳۶؛ تصویر ۷۰۵۶ طرح ۸۱</p>	<p>گودین تپه</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>ملکزاده، ۱۳۸۴:۱۵۲؛ لوح ۳ طرح ۱۶۸۸</p>	<p>کرفس رزن</p> 	<p>لفورک</p> 
<p>ملکزاده، ۱۳۸۴:۱۵۰؛ لوح ۱ طرح ۸ و ۹</p>	<p>کرفس رزن</p> 	<p>لفورک</p> 

سگک کمر بند با نقش شتر بلخی

شاخص‌ترین شیء این تدفین، یک سگک کمر بند مفرغی منحصر به فرد با نقش یک شتر دوکوهانه بلخی به شکل نشسته بوده و با روش ریخته‌گری و برجسته ساخته شده است و تداعی‌کننده مناطق کویری و خشک شرق دریای مازندران و استپ‌های آسیای میانه است (تصاویر ۵ و ۶). در مطالعات فصل اول کاوش گورستان لفورک با بررسی تدفین‌های به دست آمده از این گورستان، فرضیهٔ اسکان اقوام غیربومی در این منطقه به میان آمد؛ زیرا شواهد موجود، حکایت از حضور گروه قومی جدیدی بود که دارای آداب تدفین و معماری گور مختص به خود بوده‌اند. در فصل دوم کاوش مدارک و شواهدی بیشتری مانند ویژگی‌های ریخت‌شناسی مجموعه‌های مکشوف، مهره‌های لاجورد



تصویر ۴. گورستان لفورک پس از آبیگری سد البرز (نگارندگان، ۱۳۹۶).



تصویر ۵. سگک داخل گور ۳ کارگاه (ترانشه) BB66 (عابدینی عراقی، ۱۳۸۷: ۹۱).

به دست آمده از گور ۱ کارگاه (ترانشه) AY.63 و نقش شتر دوکوهانه بلخی تأیید این فرضیه را مبنی بر این که این اقوام، فاقد ویژگی های بومی-منطقه ای هستند، امکان پذیر ساخت. شواهد و داده های باستان شناسی به دست آمده از محوطه های کاوش شده دشت گرگان، جنوب دریای مازندران، جنوب کوه های البرز، شمال شرقی و مرکز فلات ایران مؤید ورود اقوام جدیدی به این منطقه، طی هزاره اول پیش از میلاد، از مسیرهای مختلف است. احتمالاً مهاجرت های قدیمی تر به حاشیه جنوب دریای مازندران را باید همچون شمال غرب ایران در ادوار کهن تر از سوی گروه های قومی، از جمله: آلپین ها، دیناریک ها، نوردیک ها و... جست و جو کرد؛ چنان که طی کاوش های گوی تپه آذربایجان با مطالعات انسان شناسی جمجمه ها از نوع شمالی و نوردیک تشخیص داده شدند و آن را مربوط به نخستین مهاجرتی که از ماوراء قفقاز وارد شده اند، نسبت داده اند (کامبخش فرد، ۱۳۷۶: ۳۰۳). همچنین براساس شواهد باستان شناسی، مرحله بعدی مهاجرت ها به سمت مرکز فلات ایران و دیگر مناطق، از جمله جنوب دریای مازندران از دو سوی این دریاچه بزرگ صورت گرفته است. به تعبیر دیگر، تاریخ مردمان ایرانی نژاد با مهاجرت این اقوام به فلات ایران در چند سده پایانی هزاره دوم و نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد، آغاز می شود. در همین رابطه، براساس یافته های باستان شناسی، زبان شناسی و داده های تاریخی، حرکت ایرانیان (مادها، پارس ها و...) از شرق به غرب فلات ایران قابل بازسازی است. تبعاً از آنجایی که تاریخ اسکان ایرانیان در سرزمین های جدید به طور دقیق مشخص نیست، بیشتر آگاهی های موجود در رابطه با پدیده مهاجرت ایرانیان از اسناد و مدارک زبان شناسی، به ویژه اسناد مکتوب، سالنامه ها و کتیبه های بین النهرینی در دست است (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۳). با بررسی خاستگاه و مسیر این اقوام مشخص می شود که آن ها در شرق دریای مازندران استقرار یافته اند. شواهد موجود مسیر ورود به شرق و مرکز مازندران و مرکز فلات ایران را از شرق نشان می دهند که در روند سکونت تدریجی در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد، هم زمان با عصر آهن ۱، شاهد بروز یک گسست گاه شناسی و فرهنگی در حفاصل پایان عصر مفرغ شمال شرقی، و آغاز عصر آهن شمال غرب، غرب و مرکز ایران هستیم (Young, 1967). بخشی از این موج های مهاجرتی از نواحی شرق و شمال شرق فلات ایران (در محدوده جنوب دریای مازندران) به سمت مرکز فلات ایران و مناطق حاشیه ای آن در ارتباط با قبایل و گروه هایی است که تأثیرات زیستی آن ها حتی سال های پس از میلاد قابل مشاهده است. از آنجایی که شاخصه های زبانی و قومی، مستقیماً در بقایای باستانی منعکس نمی شوند (آنتونی، ۱۳۹۲: ۳۶)، درحقیقت این مواد باستانی و مطالعات انسان شناسی حاصل از کاوش ها هستند که می توانند راهنمای پژوهشگران در تشخیص مسیرهای مهاجرت اقوام گذشته باشند.

باتوجه به دلایل فوق، کاوش ها و داده های باستان شناسی گورستان لفورک سوادکوه و مقایسه این داده ها با محوطه های هم زمان در دو سوی رشته کوه های البرز، این پرسش مطرح می شود که گورخفتگان این گورستان از کجا و در چه زمانی وارد این منطقه شده اند و شیوه زندگی آن ها چگونه بوده است؟ هرچند طبق فرضیه «پویایی فرهنگی» اتکاء بیش از اندازه باستان شناسان به داده های یک محوطه و تعمیم نتایج به دست آمده از آن به سایر مناطق و پدیده های نامشخص تاریخی مثل مهاجرت ایرانیان می تواند بسیار گمراه کننده باشد، ولی لازم و ضروری است در این زمینه به وجوه دیگری از جمله وسعت و چشم انداز طبیعی متنوع فلات ایران و تأثیر آن ها در شکل گیری فرهنگ های پیش از تاریخ ایران توجه شود تا از این راه بتوان به یک ارزیابی اصولی و همه جانبه در این زمینه دست یافت (طلایی، ۱۳۷۶: ۲۶۳). با توجه به آثار به دست آمده از گورستان لفورک سوادکوه با اشیائی مواجه هستیم که کاملاً وارداتی بوده (قطعات لاجورد) و منابع آن ها تاکنون در شمال رشته کوه البرز یافت نشده است. حتی در محوطه ها و گورستان های کاوش شده در شمال ایران، اشیاء ساخته شده از لاجورد بسیار اندک و محدود است و تمامی اشیاء ساخته شده از لاجورد



تصویر ۶. سگک کمر بند (عابدینی عراقی، ۱۳۸۷: ۹۱).

از نقاط دیگر به این منطقه وارد شده است. در این خصوص باید اشاره کرد که پس از اسیدین، مهم‌ترین مواد و محصولات و محمولاتی که باعث گسترش مسیرهای ارتباطی و تجاری بین شرق و غرب شده است، لاجورد، سنگ فلزات و تولیدات فلزی و سنگ‌های نیمه‌قیمتی بوده که در این میان لاجورد ارزشی معادل با ابریشم در دوره‌های بعد داشته است و این مواد جزو اقلامی بوده‌اند که از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، تا زمان هخامنشیان بین مناطق مختلف آسیا مبادله می‌شدند (ریاضی، ۱۳۷۴: ۴۹). سنگ لاجورد نیز از طریق خراسان، شمال دشت‌گرگان، شاه‌تپه (اورسیانا، ۱۳۸۸: ۱۴۲) و نرگس‌تپه (عباسی، ۱۳۹۰: ۹۹)، جنوب البرز و محوطه‌های جنوب ترکمنستان همچون: آلتین‌تپه و نمازگاه مربوط به هزارهٔ سوم پیش از میلاد (صادق، ۱۳۷۶: ۲۳۸) و مراکز مهمی در شمال شرق ایران مثل تپه‌حصار در دورهٔ IIA (اشمیت، ۱۳۹۱: ۱۷۴) و محوطهٔ شهرک فیروزهٔ نیشابور (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۳: ۷۵)، به سمت غرب ایران توسط محوطه‌هایی نظیر گودین (گوپنیک و راثمن، ۱۳۹۵: ۵۳) و محوطه‌های بسیار دیگری در نهایت به بین‌النهرین وارد می‌شده است؛ براساس مدارک موجود، بابل مهم‌ترین شهر بین‌النهرین جنوبی و نقطهٔ آغاز و پایان همهٔ راه‌های تجاری کهن بود و جادهٔ مبادلات بازرگانی خراسان بزرگ از طریق: بابل، بیستون، همدان و ری، آسیای غربی را به آسیای مرکزی پیوند می‌داد (ملکزاده، ۱۳۷۴: ۴۱). از این راه بازرگانی مهم، مسیرهای فرعی متعددی به مناطق مختلف جنوبی و شمالی منشعب می‌شده است؛ چنان‌که در رشته‌کوه‌های البرز بریدگی‌های طبیعی وجود دارد که از طریق آن بخش‌های جنوبی البرز به شمال آن مرتبط می‌شود و به موجب مدارک باستان‌شناختی احتمالاً ارتباط فرهنگی بین قسمت‌های شمالی و جنوبی رشته‌کوه البرز از حدود هزارهٔ ششم پیش از میلاد، تا دوران متأخر از طریق این بریدگی‌ها که به صورت راه‌های طبیعی درآمدی بود برقرار بوده است (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۷۲: ۶۷). کاروان‌های تجاری و یا اقوام مهاجر نیز از طریق همین مسیرهای ارتباطی برای نفوذ به جنوب دریای مازندران سود برده‌اند؛ همان‌گونه‌که مسیر طبیعی دشت‌گرگان یکی از مسیرهای ورود به کرانه‌های جنوبی دریای مازندران

بود و در دوره زمانی مورد نظر در هزاره اول پیش از میلاد، این مسیرهای تجاری و مهاجرتی همچنان فعال و پررونق بوده است. با توجه به مطالب ذکر شده در گورستان لفورک نیز با توجه به مطالعات انسان‌شناسی جسمانی و وسعت کم گورستان و تعداد تدفین‌ها، می‌توان گفت که دانه‌های لاجورد به دست آمده، حاصل ورود افرادی بوده که از نظر ریخت‌شناسی جمجمه‌ها (هایپردولیکوسفال) با ساکنین پیش از خود متفاوت بوده و گورآوندها نیز حاکی از اقوامی دامپرور و کوچ‌رو بوده است. شاخص‌ترین شیئی که در گور ۳ کارگاه BB.66 به دست آمد، سگک کمربند مفرغی با نقش یک شتر دوکوهانه باختری است. این حیوان قطعاً بومی مناطق جنوبی دریای مازندران نبوده و خاستگاه و زیست‌گاه آن مربوط به استپ‌های وسیع آسیای مرکزی است. جنوبی‌ترین منطقه زیست این نوع شتر شمال دشت گرگان و جنوب ترکمنستان است (تصویر ۷).

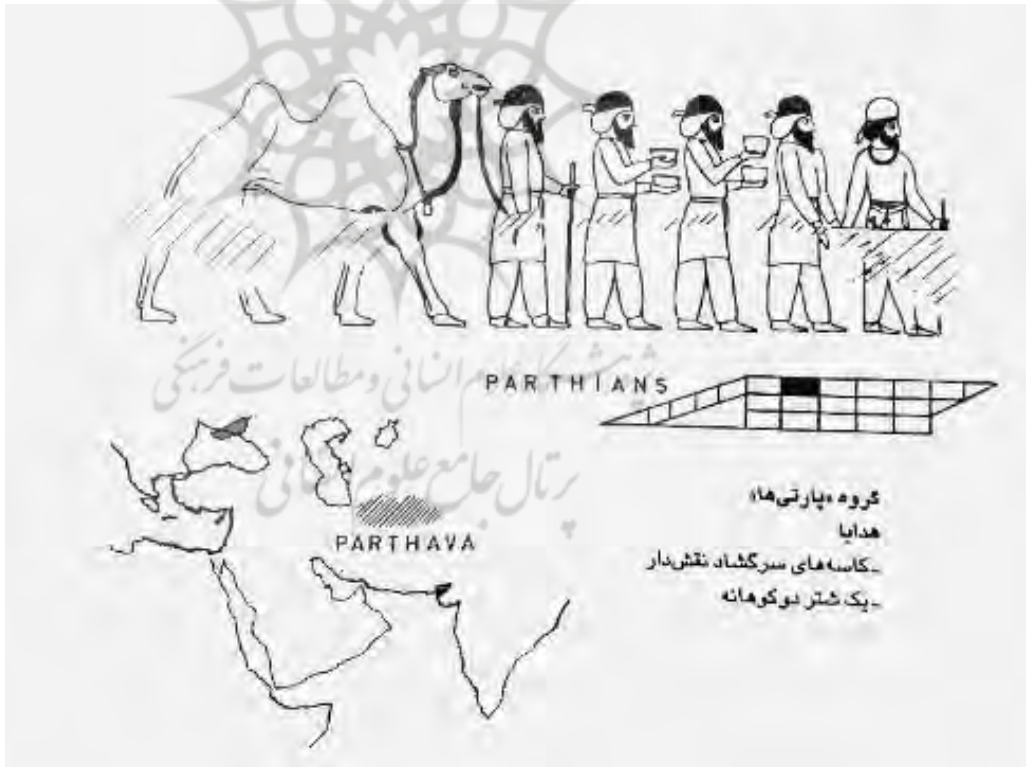


تصویر ۷. شتر باختری در دشت‌های آسیای میانه (نگارندگان، ۱۳۹۹).

در تصاویری که از شتر دوکوهانه در دوره هخامنشی در تخت جمشید نمایش داده شده است، این نوع شتر فقط به همراه گروه‌های هدیه‌آوردگانی که از آسیای میانه و شرق دریای مازندران آمده‌اند، مشاهده می‌شود. در ایوان شمالی درمیان هدیه‌آوردگان، چهار گروه: هراتی‌ها، رخجی‌ها، بلخی‌ها و پارثوی‌ها، شتر دوکوهانه را به همراه دیگر هدایا به شاهنشاه پیشکش کرده‌اند (شاپورشه‌بازی، ۱۳۷۵: ۳۸). در دیواره پلکان شرقی نیز همین نقوش تکرار شده است (تصاویر ۱۱-۸). در نقوش سنگ یادبود شلمانسر سوم، شاه آشور نیز افرادی شتر دوکوهانه به همراه دارند که متن کتیبه آن‌ها را متعلق به کشوری دور در شرق نسبت داده است (تصویر ۱۲)، (Shuaib, 2014: 138). سگک مفرغی کمربند به دست آمده با نقش شتر دوکوهانه در گورستان لفورک که با روش قالب‌گیری و ریخته‌گری ساخته شده، نمی‌تواند حاصل کار استادکاران بومی مازندران باشد؛ چراکه نقش روی سگک بسیار طبیعی و با تناسب بسیار در اندام‌ها و چهره شتر ساخته شده است و هنرمندی که هیچ‌گاه در محیط طبیعی خود این حیوان را ندیده باشد، عموماً از مهارتی لازم جهت به تصویر کشیدن آناتومی دقیق حیوان برخوردار نیست؛ مگر این‌که شیء درجایی دیگر ساخته و به منطقه وارد شده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که هنرمند و سازنده اثر، خود از مکان دیگری که این نوع شتر در آن زندگی می‌کرده است به این منطقه آمده باشد و اگر این فرضیه را در نظر بگیریم

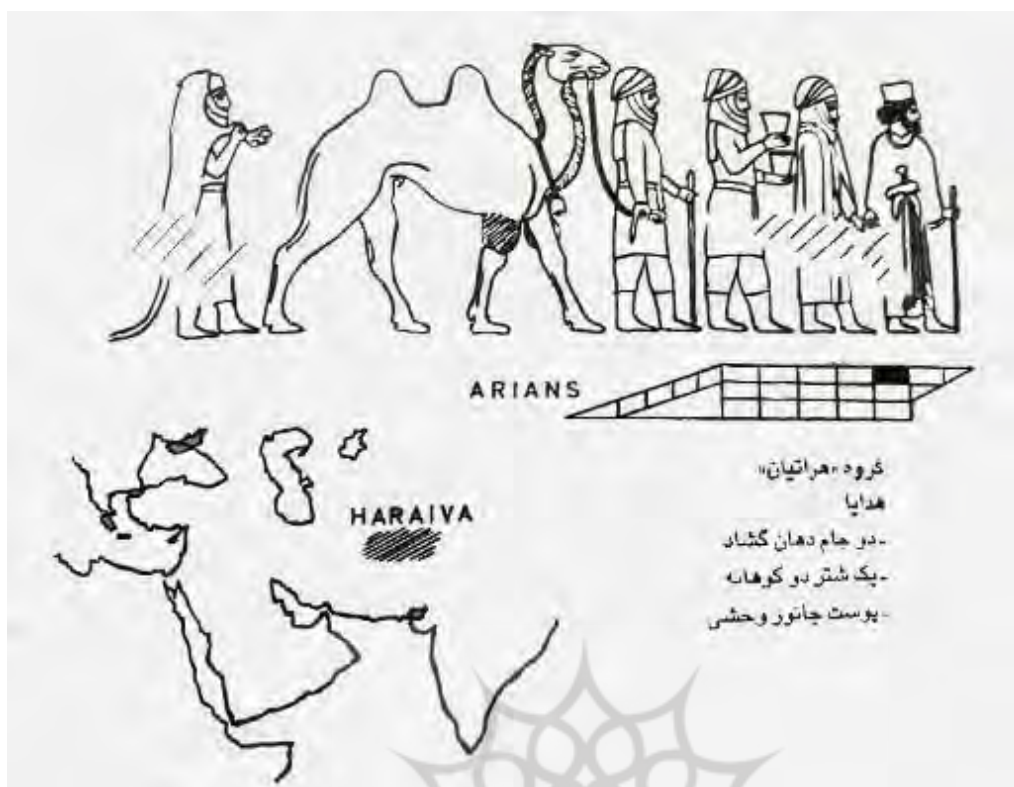


تصویر ۸. هدیه آورندگان پارسی در پلکان شرقی آپادانا (شاپور شهبازی، ۱۳۷۵: ۹۱).



تصویر ۹. هدیه آورندگان پارسی در پلکان شرقی آپادانا (شاپور شهبازی، ۱۳۷۵: ۹۱).

که از طریق دادوستد به همراه اشیاء لاجوردی به منطقه لفور وارد شده است، با یک تناقض مواجه می‌شویم و آن رابطه این اشیاء با مطالعات انسان‌شناسی جسمانی صاحبان این اشیاء و ساختار گورهای لفورک است که تمام این داده‌ها حکایت از این دارد که صاحبان گورهای گورستان لفورک از اقوام بومی نبوده‌اند و از نقاطی دیگر وارد این منطقه شده‌اند. نکته بارز در ساخت سگک این



تصویر ۱۰. هدیه‌آوردندگان هراتی در پلکان شرقی آپادانا (شاپورشهبازی، ۱۳۷۵: ۹۰).



تصویر ۱۱. هدیه‌آوردندگان رخجی در پلکان شرقی آپادانا (شاپورشهبازی، ۱۳۷۵: ۹۰).

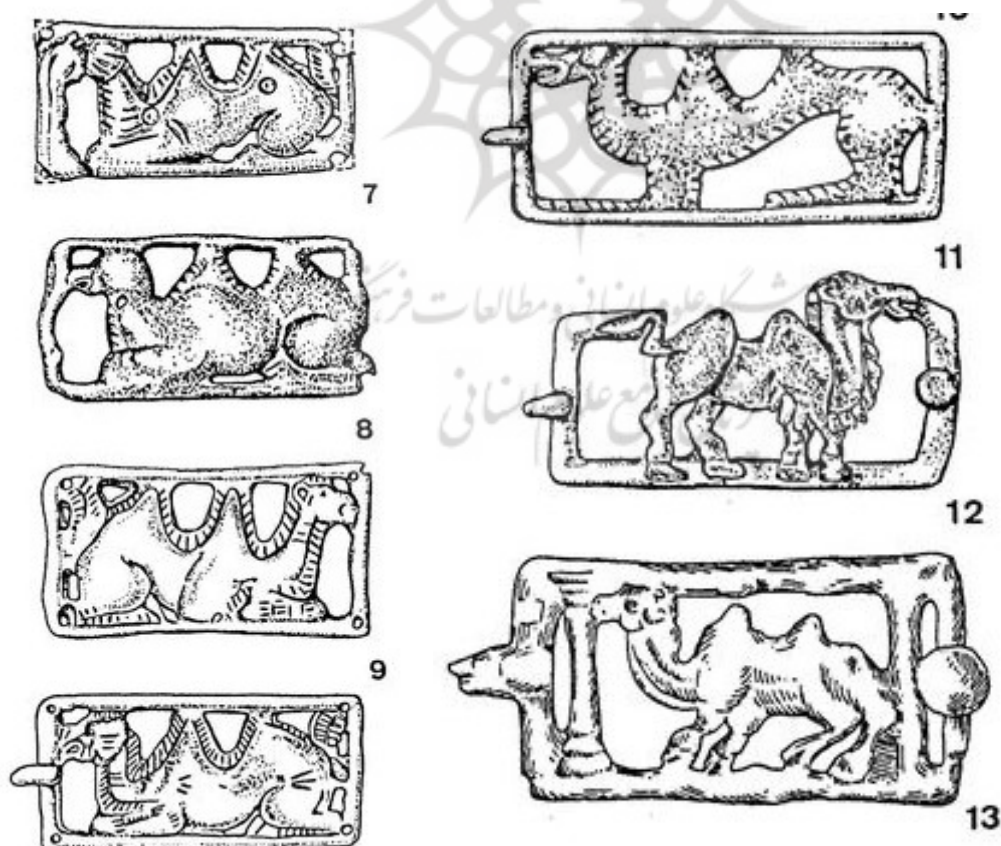


تصویر ۱۲. سنگ یادبود شلمانسر سوم (Shuaib, 2014: 138).

کمر بند سبک واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایانه اثر است. سبکی که در همین دوران و حتی پیش از آن در میان اقوام بیابان‌گرد سرتاسر روسیه جنوبی (Barbarunova, 1995: 129, Fig 29.e) از آسیای میانه گرفته تا کرانه‌های شمالی دریای مازندران و دریای سیاه که مسکن قبیله‌های ایرانی تبار همچون سکاییان آسیای میانه در قرون هفتم و هشتم پیش از میلاد، بود، رواج داشته است. در بیشتر این نواحی تقریباً یک روش یکسان و مشابه به هم در میان گروه‌های قومی مختلف که غالباً با هم وابسته، ولی متمایز از یکدیگر بودند به چشم می‌خورد. سبکی که در چنین ناحیه گسترده و در دوره‌ای طولانی تکامل یافت و «هنر استپی» نامیده می‌شود و هر گروه از صنعت‌گران براساس ناحیه یا دوره‌ای که در آن می‌زیست به درجات متفاوت تحت تأثیر گرایش‌های هنری متداول در مراکز بزرگ تمدن مجاور خود قرار می‌گرفت (تالپوت رایس، ۱۳۷۲: ۱۳؛ Kimball et al., 1995: 129). نمونه بارز کاربرد سبک هنری واقع‌گرایانه را می‌توان در میان هنر طلاسازی سکاها مشاهده کرد که در آن جزئی‌ترین موضوعات به دقت نشان داده شده است. درحقیقت در هنر استپی، تصاویر هنری به عنوان بازتابی ساده، ولی دقیق از واقعیت با تمام پیچیدگی‌های تزئینی آن به نمایش گذاشته شده و در این فرهنگ، تصاویر حیواناتی همچون: گوزن، شتر (تصاویر ۱۳ و ۱۴)، اسب، گرگ و حتی ببر به عنوان نمادهای خاصی مدنظر هستند که در فرهنگ سکاها از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است (Королькова, 2006: 220, Fig. 53)؛ همان‌طور که در «فرهنگ آندرونوو» نیز که از حدود دو هزار تا قرن نهم و هشتم پیش از میلاد، در مناطقی هم‌چون واحه‌ها و بیابان‌های آسیای مرکزی، دامنه کوه‌های اورال تا ینی‌سئی در شرق و غرب و ناحیه تایگا در شمال گسترده شده بود، شتر درکنار اسب و گله‌داری در زندگی نیمه‌کوچ‌نشینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود (Kuzmina, 2007: 159). نشانه‌هایی از این فرهنگ را می‌توان در بخش‌های قدیمی‌تر اوستا و وداها سراغ گرفت (Elizarenkova & Toporov, 1995: 489)؛ درحالی‌که در همین دوران در نقاط دیگر از جمله مرکز فلات ایران و شرق و غرب آن و بین‌النهرین، سازندگان آثار هنری بیشتر به سبک تجربیدی در تولید آثار گرایش داشتند و سبک هنری از ظرافت به نسبت کمتری برخوردار بوده است. بر همین مبنای سبک ساخت سگک کمر بند به دست آمده از گورستان لفورک را می‌توان تا حد زیادی تحت تأثیر هنر استپی یا سبک نقوش حیوانی اقوام بیابان‌گرد آسیای مرکزی دانست



تصویر ۱۳. سگک کمر بند گور ۳ کارگاه BB66 (عابدینی عراقی، ۱۳۸۷: ۹۱)



تصویر ۱۴. نقش شتر بر روی سگک‌های کمر بند سکایی (Королькова, 2006: 220, Fig. 53).

و به لحاظ گونه‌شناختی شیء مزبور، نقش شتر دوکوهانه غالباً در مناطق شمال شرق ایران رایج بوده و دارای ویژگی‌های محلی است و از نظر نوع نقش مایه از محیط پیرامون خود تأثیر پذیرفته و تأثیرات شرقی را به وضوح می‌توان در مطالعات انسان‌شناسی جسمانی صاحبان گورها و اشیاء همراه آن‌ها مشاهده کرد؛ اما در پاسخ به این پرسش که این اقوام چگونه به مناطق شرقی و جنوبی دریای مازندران و به شکل کلی‌تر مناطق مختلف ایران راه یافته‌اند، فرضیات مختلفی ارائه شده است. «گیرشمن» اعتقاد داشت که مدت‌ها صحاری آن سوی رود جیحون نقش سپری برای مردم فلات ایران علیه مردمی که در حاشیه خارجی شمال و شمال شرقی فلات مسکن داشتند، به شمار می‌رفت، ولی در اثر فشاری که از خارج به قبایل ساکن نواحی سرحدی فلات وارد آمد، آنان ناچار به تغییر مکان شدند. این دسته‌های سواره چادرنشین، با زن و بچه و گله‌های خود به نقاط آباد یا قابل سکونت می‌رسیدند و چون فلات ایران به قطعات متعدد و مجزایی تقسیم شده بود، این کار به آسانی انجام می‌گرفت. شاهد این مهاجرت‌ها را نیز نتایج به دست آمده از کاوش باستان‌شناسی محوطه‌های گوشه شرقی دریای مازندران و در شمال رود اترک است که کاملاً مواد فرهنگی آن‌ها شبیه به سیلک در فلات مرکزی است (گیرشمن، ۱۳۴۶: ۴). وی عقیده داشت که این منطقه یکی از دروازه‌های ورود مهاجمان یا مهاجران به فلات در طول هزاره اول پیش از میلاد، بوده است و مسیر حرکت این اقوام نیز از شرق دریای مازندران به داخل فلات با گذر از حاشیه جنوبی دریای مازندران و نیز حاشیه جنوبی رشته‌کوه‌های البرز به طرف دشت تهران و سپس به سوی جنوب، یعنی قم و کاشان بوده است (فهیمی، ۱۳۸۸: ۴۰). به احتمال زیاد ایرانیان برای درآمدن به لبه غربی فلات به موازات کرانه‌های شرقی دریای مازندران و با گذر از جنوب کوه‌های البرز طی مسیر کرده‌اند (سرلک و ملکزاده، ۱۳۸۴: ۵۵)؛ چنان‌که در آغاز این دوره در شمال شرق و مرکز فلات ایران، یک عنصر جدید زبانی و قومی دیده می‌شود که کاملاً ایرانی بوده و ریشه در آسیای میانه داشته است (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۱۳۳). در مقابل برخی دیگر از محققان از جمله «چارلز برنی» اعتقاد دارند که ایرانیان احتمالاً از کوه‌های قفقاز به مناطق جنوبی‌تر آمده و به تدریج در شمال غرب و غرب ایران مستقر شده‌اند. با این حال، برنی احتمال وجود مسیر شرقی را نیز مردود نمی‌داند (موسوی، ۱۳۸۰: ۱۸).

«دایسون» و «کایلر یانگ» نیز نظریات تقریباً مشابه‌ای را براساس فرضیه حرکت و جایگزینی فرهنگی در خصوص اقوام مهاجر آریایی مطرح کردند؛ با این‌که تعداد زیادی از باستان‌شناسان به وجود مسیرهای شرقی در حرکت قبایل ایرانی تأکید ورزیده‌اند، ولی متأسفانه این قسمت از فلات ایران، به خصوص شمال خراسان و دشت گرگان به شکل دقیق مورد بررسی و کاوش قرار نگرفته است و این مسأله باعث درک نادرستی از پراکنش الگوهای فرهنگی و در نتیجه وضعیت اجتماعی اقوام، مهاجران و مهاجمان هزاره اول پیش از میلاد، در اختیار ما قرار می‌دهد (وحدتی، ۱۳۸۴: ۱۳۸). ولی مسلماً این حرکت از شرق به غرب برای مدت طولانی ادامه داشت و در نتیجه آن ساختارهای فرهنگ مادی و معنوی ساکنین ایران را دگرگون ساخت و می‌توان از آن به عنوان مرحله آغاز تاریخی در بیشتر مناطق ایران و پیش درآمد حکومت‌های ماد و هخامنشی یاد کرد (طلایی، ۱۳۷۴: ۳۰)، بسیاری از باستان‌شناسان نظر به تغییر فراگیر شواهد باستان‌شناختی مربوط به نیمه دوم هزاره دوم و سده‌های نخستین هزاره اول پیش از میلاد، در محدوده وسیعی از جهان باستان از هند تا یونان باستان، تغییرات شواهد باستان‌شناختی دوره مورد بحث در ایران را پدیده‌ای مرتبط با این تغییرات فراگیر تلقی کرده و آن‌را به مهاجرت اقوام جدید ایرانی و ورود آن‌ها به فلات ایران تفسیر کرده‌اند؛ برخی دیگر نیز با انتقاد به انگاره «پراکنش‌گرایی» (Diffusionism) این تغییرات را حاصل تحولات درونی فرهنگ و تکامل فرهنگ‌های بومی در طی فرآیند تعاملات فرهنگی و روابط درون و برون منطقه‌ای دانسته‌اند (مدودسکایا، ۱۳۸۳: ۹۶). علاوه بر اختلاف نظرهای موجود درباره

زمان ورود اقوام ایرانی به فلات، در مورد منشأ و مسیرهای مهاجرتی این اقوام نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و با وجود گذشت چندین دهه از تدوین گاهنگاری عصر آهن ایران هنوز پژوهشگران به چشم‌انداز روشنی از تحولات درونی و سازوکارهای فرهنگی این دوره دست نیافته‌اند (وحدتی، ۱۳۸۳: ۸۸). در گورستان لفورک به‌وضوح تفاوت‌های جسمانی، مادی و معنوی را در آداب و روش‌های تدفین و آثار به‌دست‌آمده از گورها را شاهد هستیم و مطالعات انسان‌شناسی جسمانی در تعدادی از گورستان‌ها و محوطه‌های جنوب و شمال البرز مرکزی و شرقی و دشت‌گرگان و آثار به‌دست‌آمده از این محوطه‌ها همچون آثار سفالین، فلزی و دیگر دست‌ساخته‌ها دیدگاهی بهتر از نحوهٔ ورود اقوامی متفاوت در اوایل و اواسط هزارهٔ اول پیش از میلاد، به جنوب دریای مازندران و هم‌افق با مادها در غرب ایران در اختیار ما می‌گذارد؛ هرچند شاید خاک اصلی ماد - به معنی اخص آن - هیچ‌گاه شامل کرانه‌های جنوبی دریای مازندران نمی‌شد و امتداد جغرافیایی رشته‌کوه‌های البرز، به معنی واقعی کلمه بخشی از قلمرو مادها محسوب نمی‌شده است، اما آن‌چه دانسته است این‌که ساکنان پیرامون دریای مازندران از گذشته دور با مادها قرابت و خویشی داشته‌اند (ملکزاده، ۱۳۷۴: ب: ۱۳) و برمبنای نوشته‌های پرشمار کهنه و نو می‌دانیم که مادان یکی از اقوام ایرانی‌زبان بوده‌اند که پس از مهاجرت از نواحی شمال خراسان بزرگ و فرارودان در شمال غرب و غرب فلات ساکن شدند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵) و مواد فرهنگی و سنت‌های معماری و آئینی متعددی را می‌توان دید که از آسیای میانه تا غرب فلات ایران تقریباً با تشابه بسیاری ادامه یافته است که به‌عنوان نمونهٔ بارز آن می‌توان از سنت پرکردن فضاهای ارزش‌مند پس از تخلیه بنا یاد کرد که شواهد آن را در قرن ۸ و ۹ پ.م.، از گئوکچیک‌تپه (Lecomte, 2005: 46) در ناحیهٔ دهستان در جنوب غربی ترکمنستان به‌دست آمد و نمونه‌های مشابه را می‌توان در مرکز فلات ایران در واسون کهک (ملکزاده، ۱۳۸۳: ۴۵)، زارباغ قم (ملکزاده، ۱۳۸۲: ۵۸)، دژ مادی ازبکی (مجیدزاده، ۱۳۷۷: ۶۴) و نوشیجان (استروناخ و رف، ۱۳۹۰: ۶۱) مشاهده کرد؛ هرچند نمونه‌های قدیمی‌تری از این روش در قلی‌درویش قم (سرلک، ۱۳۹۰: ۳۹۵) نیز به‌دست آمده است، همچنین شیوهٔ ساخت ارگ الغ‌تپه در شمال کوه‌های کویت‌داغ و بنای به‌دست‌آمده از یازتپهٔ ترکمنستان (Masson & Sarianidi, 1972: 161) که از نظر طرح و شیوه‌های ساخت‌وساز با قلعه‌های مادی نوشیجان (استروناخ و رف، ۱۳۹۰: ۹۰) در کوهپایه‌های زاگرس مرکزی، بنای تل‌قبة در شرق عراق (Boucharlat et al., 2005: 482) مربوط به پیش از هخامنشیان و انبارهای بنای مادی گودین‌تپه (Young & Levine, 1974: 32) بسیار شبیه است. از نمونه‌های مشابه به‌هم باید از تدفین آئینی سگ در تعدادی از محوطه‌های مازندران، مانند تپهٔ قلعه‌کش قائمشهر (عابدینی‌عراقی، ۱۳۸۵: ۲۰) که نمونه‌های مشابه آن را می‌توان در آسیای مرکزی دید (Lhuillier & Mashkour, 2017: 655).

در کل می‌توان گفت نواحی مرکزی آسیای میانه نقش بسیار مهمی در توسعه و گسترش فرهنگ‌های عصر آهن در دشت‌گرگان، مازندران، شمال خراسان و مرکز فلات ایران از نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم تا قرن ۸ و ۹ پ.م.، داشته است (Kohl, 1984: 200). در همین راستا، مخصوصاً فرهنگ دهستان ارتباطات خویشاوندی زیادی با همسایگان خود در جنوب دریای مازندران، از جمله: شاه‌تپه و ترنگ‌تپه و شرق مازندران دارد (Askarov, 1992: 454). متأسفانه هنوز بررسی همه‌جانبه‌ای از جغرافیای تاریخی ایران از گذشته‌های دور تا به امروز انجام نیافته است و براساس متون بین‌النهرینی دقیق‌ترین جزئیات جغرافیایی مناطق غربی ایران به‌اندازهٔ کافی واضح است و گاهی دقیق‌ترین جزئیات جغرافیایی نواحی غربی فلات ایران به‌وضوح شناخته شده است، ولی هرچه به سمت شرق به درون فلات ایران پیش‌روییم، دقت شناسایی نواحی جغرافیایی اندک‌اندک کاستی می‌گیرد، چون هر ناحیهٔ شرقی نسبت به ناحیهٔ غربی همسایهٔ آن مکان‌یابی می‌شود و در صورت بروز کمترین اشتباهی در مکان‌یابی نخستین، در شرقی‌ترین نواحی اشتباه‌های بسیار برپایهٔ

یکدیگر، مکان یابی دقیق را عملاً ناممکن می‌سازد (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵). براساس تجزیه و تحلیل زبان شناختی اسناد آشوری تا قرن ۷-۹ پ.م.، در مناطق آذربایجان و کردستان هیچ نام ایرانی دیده نمی‌شود و این مناطق از نظر زبانی بیشتر هوری، لولوبی و گوتی بودند و اسامی ایرانی در مناطق شرقی‌تر تا تهران و اصفهان امروزی به وسیله اقوام ساکن به کار می‌رفته است و این می‌تواند دلیلی بر حرکت اقوام ایرانی از مسیر شرقی باشد و چنانچه در نظر بگیریم که مردم دامپرور کرانه شرقی و غربی دریای مازندران از لحاظ تاریخی با ماد رابطه‌ای نزدیک داشته و از لحاظ فرهنگی (بخش اعظم ایشان) قومی همانند بودند، درمی‌یابیم که سرنوشت ماد همیشه با مقهورات آسیای میانه مربوط بوده است (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۹۱). در این میان ایالتی که بعدها هیرکانی موسوم شد و اکنون بین دو کشور ایران و ترکمنستان تقسیم شده و قسمت شمالی آن دهستان و قسمت جنوبی آن که دشت‌گرگان را شامل می‌شود؛ در واقع یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباط با محوطه‌های بزرگ و پراهمیت آسیای میانه و خوارزم در جنوب دریاچه آرال بوده است. آثار باقی‌مانده از گروه‌های انسانی، نشان‌دهنده خویشاوندی فرهنگی آن‌هاست که منجر به پیوند دشت‌گرگان و دهستان در تمامی دوره‌ها شده است و بررسی نقشه‌های جغرافیایی اهمیت این منطقه را در روابط بین ایران و آسیای میانه نشان می‌دهد (لوکونت و مشکور، ۱۳۷۵: ۹)؛ چنان‌که در ترنگ‌تپه در دشت‌گرگان و کل منطقه‌ای که بعدها جزو هیرکانی شد، مواد فرهنگی مربوط به عصر آهن تشابه تقریباً کاملی با منطقه دهستان دارد (Lecomte, 2005: 462; Cleuziou, 1985: 175-186) و آثار به دست آمده از گورستان لفورک و دیگر محوطه‌های عصر آهن مازندران و به خصوص عصر آهن ۳ نیز پیوندی ناگسستنی با دشت‌گرگان دارد و به واسطه این منطقه مهم با ناحیه دهستان و استپ‌های وسیع آسیای میانه ارتباط می‌یابد.

نتیجه‌گیری

مناطق دشت و کوهستانی جنوب دریای مازندران به دلیل دارا بودن شرایط مناسب زیستی و اقلیمی، اهمیت بسیاری در مطالعه استقرارهای دوران مفرغ و آهن دارد، ولی متأسفانه تاکنون هیچ‌گونه پژوهش مستقل و کاملی از چگونگی منشأ، گسترش و پایان این دوران صورت نگرفته است و اگر پژوهشی بوده، به شکل موردی و جدا از یکدیگر از نظر زمانی و مکانی انجام گرفته است؛ گورستان لفورک سوادکوه نیز جدا از این شرایط نیست. در خصوص گورستان لفورک باید به این نکته اشاره کرد که با توجه به شناختی که از گورستان‌ها و محوطه‌های استقراری مرکز مازندران داریم، این نکته محرز است که گورستان‌های کوچ‌نشینان در مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ای برخلاف دشت، اغلب کوچک و محدود است؛ حتی اگر محلی خاص طی زمانی نسبتاً طولانی مورد استفاده قرار گرفته باشد. به این ترتیب، تعدادی گور، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که به فاصله کمی از آن ممکن است گورستان دیگری قرار داشته باشد و احتمالاً هر گورستان به یک گروه یا قبیله خاص تعلق داشت. کوچ‌نشینان که شغل اصلی آن‌ها گله‌داری بوده بیشتر اوقات را در مناطق مرتفع گذرانده و به دنبال مراتع، سراسر سال احشام را از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌داده‌اند و به عبارتی بیلاق و قشلاق می‌کرده‌اند و آثار به دست آمده نیز نشان می‌دهند که از این نظر اقتصاد معیشتی استقرارهای کوچک برپایه دامپروری بوده است. در همین نقل مکان‌ها است که تولد، ازدواج و مرگ هم صورت می‌گرفته و به تبع آن نشانه‌هایی از سکونت افراد قبیله و یا در مقیاس کوچک‌تر یک خانواده در مناطقی خاص، به جای مانده و از آنجاکه محل اطراق کوچ‌نشینان مشخصاتی ویژه دارد (حتماً در نزدیکی رودخانه یا چشمه آبی است)؛ اغلب آثار متعلق به آنان در اطراف رودخانه‌ها و نزدیک چشمه‌ها و صرفاً از گورستان‌ها به دست آمده است که به عنوان نمونه می‌توان از گورستان تلار در کنار رودخانه تلار و گورستان لفورک مشرف بر دو رودخانه آذررود و

کارسنگ رود و گورستان امیرکلای سوادکوه مشرف بر رودخانه کسلیان را نام برد و براساس مطالعات انجام گرفته، گورخفتگان گورستان لفورک براساس شاخصه‌های انسان شناسی جسمانی به دو گروه دولیکوسفال‌ها و هایپردولیکوسفال‌ها تقسیم می‌شوند. در گورستان لفورک، مجموعه‌های شاخص دولیکوسفال با رقم ۷۳ و شاخص‌های هایپردولیکوسفال با رقم ۶۷/۲ تا ۶۹/۴ در مقایسه تطبیقی «فردریک هوسی» و جدول ارائه شده توسط وی با نمونه‌های ارائه شده از شرق و شمال شرق فلات ایران مطابقت دارد و نمونه‌های آن در محوطه‌های پیش‌اتاریخی مرکز فلات ایران، از جمله تپه حصار IIIIC که مربوط به پایان عصر مفرغ در شمال شرق ایران بوده، مشاهده شده است. مطالعات انسان‌شناسی نیز نشان‌دهنده این موضوع است که احتمالاً جوامع عصر مفرغ و عصر آهن دامنه‌های شمالی و جنوبی البرز دارای یک منشأ مشترک بوده‌اند. با توجه به مطالب پیشین و مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای آثار به دست آمده و مطالعات انسان‌شناسی گورها، شواهد و تأثیرات یک ارتباط قوی و نزدیک با شرق دریای مازندران در اواخر عصر آهن دیده می‌شود که می‌تواند حاصل یک حرکت قومی از شرق دریای مازندران به سمت جنوب دریای مازندران و مرکز فلات ایران باشد. گورستان لفورک سوادکوه را می‌توان هم‌افق با گورستان B سیلک، حسنلوی IV و III، گودین II، پیلقلعه گیلان، لایه‌های IVB و VA ترنگ تپه و همچنین تقریباً هم‌دوره با آخرین دوره فرهنگی در دهستان عتیق (قرون ۷ و ۸ پ.م.) در جنوب غربی ترکمنستان دانست.

کتابنامه

- آنتونی، دیوید، (۱۳۹۲). «باستان‌شناسی خاستگاه هند و اروپاییان». ترجمه کامیار عبدی، مجله مارلیک، سال ۲، شماره ۳ و ۴، صص: ۳۵-۵۲.
- استروناخ، دیوید؛ و رف، مایکل، (۱۳۹۰). نوشیجان ۱: بناهای بزرگ دوره ماد. ترجمه کاظم ملازاده، همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- اشمیت، اریخ، (۱۳۹۱). کاوش‌های تپه حصار دامغان. ترجمه کوروش روستایی، سمنان: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان.
- اورسیانا، فابریزا، (۱۳۸۸). «شاه تپه: رویکردی نو به کاوشی قدیمی». ترجمه شادی گنجی، نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، شماره‌های ۲۰ و ۲۱، صص: ۱۴۹-۱۴۱.
- باصفا، حسن؛ رحمتی، مهدیه، (۱۳۹۳). «سومین فصل کاوش نجات بخشی محوطه شهرک فیروزه نیشابور». مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (پژوهشگاه).
- تالبوت رایس، تامارا، (۱۳۷۲). هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دوره اسلامی. ترجمه رقیه بهزادی، تهران: انتشارات تهران.
- حصاری، مرتضی، (۱۳۹۶). «تدفین‌های عصر آهن در مرکز فلات ایران مطالعه موردی: محوطه سفالین، پیشوا». پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۷، شماره ۱۵، همدان. صص: ۱۰۱-۱۱۶.
- خلعتبری، محمدرضا، (۱۳۸۳). کاوش‌های باستان‌شناسی در حوزه محوطه باستانی تالش. چاپ اول، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- دارک، کن. آر.، (۱۳۷۹). مبانی نظری باستان‌شناسی. ترجمه کامیار عبدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، (۱۳۷۷). تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ریاضی، محمدرضا، (۱۳۷۴). «جاده ابریشم: شکل‌گیری و پیشینه». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال نهم، شماره ۲، پیاپی ۱۸، صص: ۴۸-۵۵.

- سرلک، سیامک؛ و ملکزاده، مهرداد، (۱۳۸۴). «آجرهای منقوش عصر آهن پایانی ماد شرقی، سکوی خشتی قلی درویش جمکران و سازه بزرگ سیلک کاشان». باستان‌شناسی، سال ۱، شماره ۱، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و موزه ملی ایران. صص: ۵۲-۶۶.
- سرلک، سیامک، (۱۳۹۰). باستان‌شناسی و تاریخ قم: کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه قلی درویش جمکران - قم. قم: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان قم.
- شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۷۵). شرح مصور تخت جمشید. تهران: سازمان میراث فرهنگی، چاپ دوم.
- صادق، مینا، (۱۳۷۶). «بررسی روابط فرهنگی و اقتصادی فلات ایران - جنوب ترکمنستان - افغانستان و بین‌النهرین در روزگار باستان». یادنامه گردهم‌آیی باستان‌شناسی شوش، تهران: سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه).
- طلائی، حسن، (۱۳۷۴). باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد. تهران: انتشارات سمت.
- طلائی، حسن، (۱۳۷۶). «پویایی فرهنگی در باستان‌شناسی». یادنامه گردهم‌آیی باستان‌شناسی شوش، جلد ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه).
- عابدینی عراقی، مهدی، (۱۳۸۴). «گزارش فصل اول مطالعات باستان‌شناسی محوطه سد البرز لفور شهرستان سوادکوه». تهران: مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی کشور (منتشر نشده).
- عابدینی عراقی، مهدی، (۱۳۸۷). «فصل دوم مطالعات باستان‌شناسی محوطه سد البرز لفور شهرستان سوادکوه». تهران: مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی کشور (منتشر نشده).
- عابدینی عراقی، مهدی؛ و میری، میثم؛ (۱۳۹۶). «بررسی و شناسایی محدوده رودخانه کسلیان شهرستان سوادکوه». تهران: مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی کشور (منتشر نشده).
- عباسی، قربانعلی، (۱۳۹۰). گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس تپه دشت گرگان. تهران: گنجینه نقش جهان.
- فهیمی، حمید، (۱۳۸۸). «فرهنگ عصر آهن در بخش جنوبی مرکز فلات ایران: گزارش مقدماتی بررسی اشیاء بازیافته محوطه میلاجرد، نطنز». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۲۳، شماره پیاپی ۴۵، صص: ۳۲-۴۴.
- کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۷۶). «پدیده سفال خاکستری‌رنگ». یادنامه گردهم‌آیی باستان‌شناسی شوش، تهران: سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه).
- گوپنیک، هلاری؛ و راثمن، میچل، (۱۳۹۵). در مسیر شاهراه: پژوهش‌های باستان‌شناختی در گودین. ترجمه محمدامین میرقادری و هادی صبوری، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- گیرشمن، رومن، (۱۳۴۶). هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی. ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لوکنت، البویه؛ و مشکور، مرجان، (۱۳۷۵). «یافته‌های باستان‌شناختی در هیرکانی و دهستان از عصر آهن تا دوره تیموری». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۰، شماره پیاپی ۲۰، صص: ۹-۲۱.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۷۷). «گزارش مقدماتی نخستین فصل حفريات باستان‌شناختی در محوطه ازبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۷». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۵، صص: ۵۷-۸۱.
- مدودسکایا، یانا، (۱۳۸۳). ایران در عصر آهن ۱. ترجمه علی‌اکبر وحدتی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.
- ملکزاده مهرداد، (۱۳۷۴ الف). «اندیه شاهک نشینی در سرزمین ماد بزرگ و شاهکارهای هنری مارلیک». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۸، شماره ۲، پیاپی ۱۶، صص: ۱۲-۱۸.

- ملکزاده، مهرداد، (۱۳۷۴ب). «شاهک نشین ابدان در ماد غربی». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۹، شماره ۲، پیاپی ۱۸. صص: ۳۹-۴۷.
- ملکزاده، مهرداد، (۱۳۷۶). «یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مدها در تاریخ ایران». گزارش‌های باستان‌شناسی ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ملکزاده، مهرداد، (۱۳۸۲). «بنای سنگی زابلغ قم نیایشگاهی؟ از دوره ماد: گزارش بازدید و بررسی مقدماتی پاییز ۱۳۸۱». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷، شماره ۲، پیاپی ۳۴، صص: ۵۲-۶۴.
- ملکزاده، مهرداد، (۱۳۸۳). «بنای سنگی واسون کهک، سازه‌ای از دوره ماد؟: گزارش بازدید و بررسی مقدماتی- زمستان ۱۳۸۲». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۸، شماره ۲، پیاپی ۳۶، صص: ۵۲-۶۴.
- سرلک، سیامک؛ و ملکزاده، مهرداد، (۱۳۸۴). «آجرهای منقوش عصر آهن پایانی ماد شرقی، سکوی خشتی قلی درویش جمکران و سازه بزرگ سیلک کاشان». باستان‌شناسی، سال ۱، شماره ۱، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و موزه ملی ایران، صص: ۱۲۹-۱۶۳.
- ملک شهمیرزادی، صادق، (۱۳۷۲). «انتقال اندیشه سوسک مصری در دشت قزوین». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۷، شماره ۱ و ۲، پیاپی ۱۳ و ۱۴. صص: ۶۶-۷۴.
- موسوی، علی، (۱۳۸۰). «هند و اروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مسئله هند و اروپایی». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳ و ۱۴، شماره پیاپی ۲۶ و ۲۷. صص: ۱۲-۲۱.
- نگهبان، عزت‌الله، (۱۳۶۸). ظروف فلزی مارلیک. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- واندنبرگ، لویی، (۱۳۴۸). باستان‌شناسی ایران باستان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وحدتی، علی اکبر، (۱۳۸۳). «همایش بین‌المللی عصر آهن در جهان ایرانی». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۷۹، صص: ۹۳-۸۸.
- وحدتی، علی اکبر، (۱۳۸۴). «پیدایش عصر آهن در ایران و انگاره مهاجرت آریاییان ایرانی زبان». دومین همایش باستان‌شناسان جوان، به کوشش شهرام زارع، تهران: سازمان میراث فرهنگی. صص: ۱۴۶-۱۲۷.

- Abbasi, Q., (2012). *Final report of archaeological excavations of Narges Tepe in Gorgan plain*. Tehran, Ganjineh Naghshe Jahan, (in Persian).

- Abedini, M., (2006). *Chapter 2 Archaeological studies of Alborz Lefour Dam site in Savadkuh city*. Tehran, Documentation Center of the Archaeological Research Institute of the country, Unpublished, (in Persian).

- Abedini, M. & Miri, M., (2009). *Investigation and identification of Kasilian river area of Savadkuh city*. Documentation Center of the Archaeological Research Institute of the Country, Unpublished, (in Persian).

- Anthony, D., (2014). "Archeology of Indo-European origin". Translated by: Kamyar Abdi. Marlik Magazin. Vol. 1, No. 3 & 4, Pp: 52-35 (in Persian).

- Askarov, A., (1992). *The beginning of the iron age in Transoxania, History of civilizations of Central Asia*. Volume I, The dawn of civilization: earliest times to 700 B.C., Editors: A. H. Dani and V. M. Masson, United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, UNESCO.

- Barbarunova, A., (1995). "Early Sarmatian Culture". In: J. Davis-Kimball, V. Bashilov, & L. Yablonsky, Eds., *Nomads of Eurasia in the Early Iron Age*, Berkeley: Zinat Press, Pp: 121-136

- Boucharlat, R.; Francfort, H. P. & Lecomte, O., (2005). "The Citadel of Ulug-Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia". *Iranica Antiqua*, No. 40, Pp: 479-514.
- Cleuziou, S., (1985). *L' Age du Fer à Tureng Tepe (Iran) et ses Relations avec l' Asie central. L' Archéologie de la Bactriane Ancienne*, CNRS, Paris.
- Dark, K., R., (2001). *Theoretical foundation of Archeology*. Translated by: Kamyar Abdi, Tehran: University Publication Center, (in Persian).
- Diakonof, I. M., (1999). *History of the Medes*. Translated by: Keshavarz, Fourth edition, Tehran, Scientific and Cultural Publications, (in Persian).
- Elizaarenkova, T. Ya. & Toporv, V. N., (1995). "Mir veshchey PO dannym Rigvedy". In: T. Ya. *Elizarenkova, Rigveda, Mandaly*, 5-8, Mosscow.
- Fahimi, H., (2010). *Iron Age culture in the southern part of the center of the Iranian Plateau* (in Persian).
- Greshman, R., (1968). *Iranian art during the Median and Achaemenod eras*. Translated by Isa Behnam, Tehran: Book translation and publishing company, (in Persian).
- Hessari, M., (2018). "Iron Age burials in the center of the Iranian Plateau A case study". *Pazhoheshhay-h Bastanshenasi Iran*, Vol. , No. 15, pp: 101-116 (in Persian).
- Kimball, J.; Davis, B.; Vladmir, A. & Yablonsky, L. T. (1995). *Nomads of the Eurasian steppes in the early Iron age*. Zinat press Berkely.
- Kambakhshfard, S., (1998). *The phenomenon of gray pottery*. Tehran: Cultural Heritage Organization, (in Persian).
- Kohl, P., (1984). *Central Asia: Paleolithic beginnings to the Iron Age*. Editions Recherchésure les civilizations, Paris.
- Королькова, Е.Ф. (2006). *Звериный стиль Евразии. Искусство племён Нижнего Поволжья и Южного Приуралья. в скифскую эпоху (VII-IV вв. до н.э.)*. Проблемы стиля и этнокультурной принадлежности. "Петербургское Востоковедение". ISBN 5-85803-312-1.
- Kuz'mina, E., (2007). *The Origin of the Indo-Iranian*. Leiden: Brill.
- Lecomte, O., (2005). "The Iron Age of Northern Hyrcania". *Iranica Antiqua*, No. XL, Pp: 461-478.
- Lhuillier, J. & Mashkour, M., (2017). "Animal exploitation in the oases: an archaeozoological review of Iron Age sites in southern Central Asia". *Antiquity Publications/Cambridge University Press*, Vol. 91, Issue 357, Pp: 655-673.
- Malekzadeh, M., (2004). *The place of Medes in the history of Iran*. Tehran: Cultural Heritage Organization, (in Persian).
- Malekzadeh, M., (2005). "The stone building of Zarbolagh, Qom, aplace of worship, From the Median period, preliminary visit and review report". *Journal of Archeology and History*, Vol. 18, No 2., Pp: 52-64 (in Persian).
- Malekshahmirzadi, S., (1994). *Transmission of the idea of the Egyption Sosak in the Qazvin plain*, (in Persian).
- Masson, V. M. & Sarianidi, V. I., (1972). *Central Asia. Turkmenia before the Achaemenids, Ancient peoples and places*. Londres, Thames and Hudson.
- Mosavi, A., (2002). "Indians and Europeans in Iran". *An introduction to the background and archeology of the Indo-European*, Vol. 13 & 14, No, 26 & 27 (in Persian).
- Mousawi, A., (2001). "La Région de Téhéran á l'aube de l'âge du fer. Reflexions et commentaires sur les nécropoles du IIe millénaire av, J-C". *Iranica Aniqua*, No. 36, Pp: 151-212.

- Negahban, E., (1990). *Marlik metal utensils*. Tehran: Country cultural Heritage Organization, (in Persian).
- Pittman, H., (2001). "Glyptic Art of Period IV". in: *Excavations at Tepe Yahya, Iran 1967-1975, The Third Millennium*. edited by: C.C. Lamberg-Karlovsky & D.T. Potts, *American School of Prehistoric Research Bulletin*, No. 45, Pp: 231-268.
- Sadegh, M., (1998). *Study of cultural and economic relation of the Iranian Plateau*. Tehran: Cultural Heritage Organization, (in Persian).
- Sarlak, S. & Malekzadeh, M., (2006). "Painted Iron Age Bricks, Eastern Med, Gholi Darvish Jamkaran brick platform and large structure of Kashan Sialk". *Archeology*, Vol. 1, No. 1, Tehran, Jihad-e-Daneshgahi & The National Museum of Iran, Pp: 129-163 (in Persian).
- Sarlak, S., (2012). *Archeology and history of Qom*. General office of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of Qom Province, (in Persian).
- Schmidt, E., (2013). *Excavation of Damghan Hassar Tepe*. Translated by: Roštaei, Semnan: General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of Semnan Province (in Persian).
- Shapour Shahbazi, A., (1997). *Illustrated description of Persepolis*. Tehran: Cultural Heritage Organization, second edition, (in Persian).
- Shuaib, M. G., (2014). "The Arabs of North Arabia in later Pre-Islamic Times: Qedar, Nebaioth, and Others". A thesis submitted to The University of Manchester for the degree of Doctor of Philosophy in the Faculty of Humanities, School of Arts, Languages and Cultures.
- Stronakh, D. & Raff, M., (2012). *Noshijan I. Large buildings of the Median period*. Translated by: Mollazadeh, Hamedan: Bu-Ali sina University Press (in Persian).
- Talaei, H., (1996). *Archeology and Art of Iran in the first millennium B.C.*. Tehran: Samt Publication, (in Persian).
- Talaei, H., (1998). *Cultural dynamics in archeology*. Cultural Heritage Organization, (in Persian).
- Talbout Rice, T., (1999). *Ancient arts of Asia up to the Islamic period*. Translated by: Behzadi, Tehran, Publications, (in Persian).
- Vanden Berghe, L., (1981). *Luristan. Vorgeschichtliche Bronzekunst aus Iran*. München.
- Young, T. C., (1967). "The Iranian migration into Zagros". *IRAN*, No. 5, Pp: 11-34.
- Young, T. C. & Levine, L. D., (1974). *Excavations of the Godin project: Second Progress Report*. (Royal Ontario Museum Art and Archaeology Occasional Paper26).
- Vahdati, A., (2006). "The emergence of the Iron Age in Iran and the migration of Persian-Speaking Aryans". The second conference of young archaeologists, Tehrab, Cultural Heritage Organization, Pp: 127-146, (in Persian).
- Vahdati, A., (2005). International Iron Age conference in the Iranian. *World*, No. 79, Pp: 88-93, (in Persian).